

## دعای کمیلی که شهید میسازد!

شاید بسیاری ندانند که در دفاع مقدس نه تنها رزمندگانی از کشورهای مسلمان برای دفاع از سرزمین شیعه به جنگ علیه رژیم بعث عراق رفتند بلکه یک جوان فرانسوی با همه محدودیت هایی که داشت برای دفاع از اسلام روانه خط اول جبهه های جنگ شد و مزارش هم اکنون در گلزار شهدای علی بن جعفر (ع) قم در قطعه 18 ردیف دوم واقع شده است.

به گزارش خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) منطقه قم، ژروم ایمانوئل کورسل، تنها شهید اروپایی دفاع مقدس متولد فرانسه است که پس از تشریف به دین مبین اسلام به "کمال کورسل" تغییر نام داد و به تحصیلات دینی در مدارس علمیه قم پرداخت، ژوان، دو ساله بود که طعم جدایی پدر و مادرش را چشید.

وی در زندگی همراه مادر، با آموزه های مسیحیت آشنا شد. ژروم پانزده ساله، در سفری که برای دیدن پدرش رفته بود با مذهب شافعی آشنا و به این مذهب گروید.

اندکی بعد از پیروزی انقلاب، با شنیدن سخنرانی های حضرت امام (ره) که به زبان فرانسوی ترجمه شده بود، جرقه های عدالت خواهی در ذهن وی زده شد و با آشنایی با دانشجویان ایرانی پیرو خط امام مقیم پاریس، حضور در برنامه ها و مراسم های کانون دانشجویان ایرانی بخش جدایی ناپذیر زندگی ژروم شد و تحت تأثیر دعای کمیل، شیعه شد.

ژروم دوست داشت نام «علی» را انتخاب کند اما به دلیل حضور در کشوری که مسلمانان در اقلیت بودند، اسم خود را «کمال» گذاشت.

همزمان با شروع جنگ تحمیلی مسئولان اعزام به جبهه به دلایل امنیتی از ورود وی به جبهه ها خودداری می کردند. کمال با اصرار فراوان پیگیری توانست همراه با سپاه بدر در سال 1363 در جبهه حضور پیدا کند.

کتاب کمال کورسل داستان زندگی شهیدی را بازگو می کند که در فرانسه به دنیا آمد و بزرگ شد؛ اما عشق به امام خمینی (ره) و دین اسلام او را به مسیری کشاند که زیباترین پایان یعنی شهادت را به وی عطا کرد.

سید محمدصادق حسینی مقدم در مقدمه این کتاب آورده است: روزی در گلزار شهدای علی بن جعفر (ع) شهرستان قم قدم می زدم که قبری در بین شهدا توجه مرا به خود جلب کرد. روی قبر نوشته شده بود مجاهد فرانسوی "شهید کمال کورسل".

کتاب در بخش های مختلف به زندگی این شهید از زمان کودکی تا زمان شهادت وی پرداخته است. بخش ویژه داستان شهید کمال کورسل ماجرای دیدار او با امام خمینی

(ره) است.

در بخشی از کتاب آمده است:

ژروم گفت: به خانه که برمی‌گردم جو زندگی مثل پیش از آمدنم به کانون می‌شود، زندگی عادی همراه با موزیک و موسیقی. این مرا آزار می‌دهد. نمی‌خواهم به مادرم بی‌احترامی کنم ولی او فکر می‌کند این کارها شاید بتواند مرا به زندگی عادی برگرداند. گفتم: به هر حال مادرت است. چرا به دیدنش نمی‌روی؟ اگر سراغ مادرت نروی، گناه می‌کنی. بعد از کلی جر و بحث قانع شد به دیدار مادرش برود. در آخر به او گفتم: این ارتباط را برقرار کن، شاید ایشان هم مسلمان بشود. پس از این ماجرا چند بار ژروم را دیدم و از او پرسیدم: سراغ مادرت می‌روی؟ گفت: آری می‌روم. مادرش هم بعد از آن روز چند بار به کانون آمد تا از شرایط پسرش مطلع شود. ژروم از او خواسته بود وقتی وارد کانون می‌شود، روسری داشته باشد. مادرش هم موقع ورود به کانون این مساله را رعایت می‌کرد و روسری سرش می‌گذاشت. چهره و طرز رفتارشان نشان می‌داد که آن نارضایتی و ناراحتی گذشته را از ژروم ندارد.

در قسمت دیگر کتاب می‌خوانیم:

روز اولی که روزه گرفته بود، سحری نخورد، فکر می‌کرد در روزه گرفتن باید به انسان سخت بگذرد. من راهنمایی اش کردم و به او گفتم: کسانی که روزه می‌گیرند، سحری می‌خورند تا گرسنگی به آنها فشار نیاورد. مردم حاضرند سختی بکشند، ولی نه مثل تو که اینطور گرسنه شدی و یک گوشه افتادی. بعد متوجه شد که عبادت های اسلام سختی مطلق نیست، بلکه آمیخته ای از سختی و آسانی است. گاهی نیمه‌شب بلند می‌شدم و می‌دیدم بیدار است و سجاده اش را پهن کرده. نماز شب می‌خواند و با خدا راز و نیاز می‌کرد. بعضی مواقع هم می‌دیدم که گریه می‌کند و به زبان فرانسه صحبت می‌کند. یک بار که مشغول راز و نیاز بود، بیدار شدم و به او گفتم: کمال چه می‌گویی؟ گفت: هیچی، دارم با خودم صحبت می‌کنم، تو بخواب.

در قسمتی دیگر آمده است: کمال پس از چند ماه حضور در ایران، تصمیم گرفت برای دیدار با مادرش چند روزی به فرانسه برود. قبل از رفتن پیش من آمد و پرسید مادرم مسیحی است، نمی‌دانم با غذایی که درست می‌کند چه کنم؟ بخورم یا نخورم؟ چه حکمی دارد؟ همانجا من با دفتر امام خمینی(ره) تماس گرفتم و این سوال را پرسیدم و آنها جواب دادند: اشکال ندارد، ولی سعی کنید از دوستانتان که آنجا هستند، ایرانی یا غیر ایرانی مسلمان خانم هایشان با مادرتان آشنا شوند و او را راهنمایی کنند.

در بخش دیگر می‌خوانیم:

پس از اینکه در چند عملیات از سوی گردان شهید دستغیب اعزام شد و موفق به حضور در خط مقدم نشد، تصمیم گرفت گردانش را عوض کند. زمانی که در گردان شهید دستغیب بود، چند بار به مهمانی بچه های گردان ما، شهید صدر آمد. همین حضور در گردان و دیدن شرایط آن بود که تصمیم گرفت به گردان شهید صدر بیاید. می گفت: گردان شما به لحاظ عملیاتی از گردان شهید دستغیب بهتر است، اینجا توفیق بیشتر نصیب انسان می شود؛ حداقل شهید هم نشود زخمی می شود.

کمال در سال 1367 و در جریان عملیات مرصاد در عملیات هلی بورن نیروها که توسط هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی انجام می شد، با اصابت گلوله ای به سرش به درجه رفیع شهادت نائل شد.